

هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

مکتوب آن جناب بر مکنم فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد
و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست،
و لکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا
احتراز نجویند، از بحر تسلیم، مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای
دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لا مکان تبدیل
نمایند. زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد
روح بخشند، لا جرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست
مواجهند و در بادیه های متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته
اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و بجمال دوست
گشوده اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر

توگل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر
بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر امّ مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه
نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان
افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده. گردن بر افراختیم و تیغ بیدریغ
یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم.
از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و بدفع
اغیار نپردازیم. بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح، پرواز کنیم و در
سایه های شجر انس، آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حبّ منتهی گردیم. از
خمرهای خوش وصال، بنوشیم و البتّه این دولت بی زوال را از دست ندهیم
و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم. و اگر در تراب، مستور شویم از

جیب رحمت ربّ الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا، فنا نکند و این سفر را قدم، طی نماید و این وجه را پرده، حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف بر افراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند البتّه بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد. و لکن بعنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس، مشرقیم و چون قمر، لائح. بر مسند سکون، ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و کشتی آن را سجن. نغمهء بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد. باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیاء و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح، خفیف شوی و چون نفس، از قفس تن بر آئی. در نهایت احاطهء اعداء و شدّت ابتلا، طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: ﴿وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ﴾. هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل بر آرد. و همچنین در جای

دیگر میفرماید : ﴿ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾ . در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ الوهیه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید.

اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع، روشنیم و چون شاهد عشق، در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق، بر افروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست و همه گوشها مسدود. در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادی ضلالت مشی میکنند. هم بریئون عمّا عمل و أنا بریء عمّا یعملون. معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده.

فطوعا لقاض آتی فی حکمه عجا

أفتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

بعضی حرفهای بی معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخص معروف، بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده. و آن شخص این دو روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق " لا یعزب عن علمه من شیء " چگونه مستور ماند؟ و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسک اند و بچه حجّت مستدلّ. این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته ام و خلوت گزیده ام. در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگر چه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاء الله بنور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته ام، بخدا وا گذاشته ام و بعروه عدل تشبّث جسته ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمی گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد. آنوقت حکم جاری کنند، قضی و امضی. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه تقدیم یابد نه تأخیر. إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَاِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ بَعْدَهُ. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی.